

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

نتیجه بحث این شد که راه اول و دوم تمام نیست. یعنی راه اول این بود که بگویم حجیت ظواهر مقید است به این که اظهارى برخلاف آن نباشد و مقید اظهار است. این که مقید همه جا اظهار باشد گفتیم که محل اشکال است. این تطبیق محل اشکال است. و حالا امروز باز روشن تر خواهد شد ان شاء الله. و هم چنین راه دوم که حجیت ظواهر مقید است به این که قرینه برخلاف نباشد. و گفته شود که مقید قرینه برخلاف هست. این هم که مقید منفصل قرینه برخلاف باشد محل اشکال واقع شده و آن ضابطه‌ای را هم که محقق نائینی فرموده بودند، آن هم محل اشکال واقع شد که البته این قرینه برخلاف نباشد دو قسم بود که مثلاً نظریه دوم و سوم می‌شد. یکی این که بگویم اظهار قرینه برخلاف است از باب قرینیت و سوم این بود که بگویم آن که اخص موضوعاً هست قرینه برخلاف هست. حالا در مقام، کلام مهمی است از عده‌ای اعظم، مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم قدس سره فقهاً، آقای آقا ضیاء فقهاً، مرحوم امام هم فقهاً و هم اصولاً و در منتقى الاصول هم فرموده‌اند قریب به آن و نظیر آن را. و محقق سیستانی دام ظلّه قریب به آن را دارد. ما این کلمات این اعلام را در این مقام چون اثر فقهی مهمی دارد، حالا نقل می‌کنیم اختلافاتشان هم روشن خواهد شد. ابتدائاً از مرحوم امام نقل می‌کنیم چون مرحوم محقق حائری در فقه دارند و آقا ضیاء هم همین طور و در اصول این مطلب دیده نشد از آن‌ها.

فرمایش مرحوم امام: (3:13)

مرحوم امام در الرسائلشان می‌فرمایند که این اطلاقات و تقيیداتی که وارد شده به دو قسم است. تارة این تقيیدات و این اطلاقات در جواب سؤال سائلی واقع شده که می‌خواهد عمل بکند، تکلیف فعلی خودش را سؤال کرده و برای عمل سؤال کرده نه برای تعلّم مسائل. مثل این که می‌فرمایند کسی آمد خدمت امام علیه السلام سؤال کرد که اذا افطرْتُ يوماً من شهر رمضان متعمداً چه کار کنم؟ حضرت علیه السلام اعتق رقبة فذهب ليعمل به و بعد از یک سال، دو سال شنید که حضرت علیه السلام فرمودند که لاتعتق رقبة كافرة. حالا آن هم شاید رفته رقبة كافره را هم آزاد کرده. این جا ایشان می‌فرمایند ففی مثل ذلک که سائل سؤالش از وظیفه فعلیه خودش بوده. در این موارد می‌فرمایند که حمل نهی بر کراهت یا حمل امر بر استحباب که ما بیایم آن مقید را حمل بر کراهت بکنیم اگر نهی است و یا اگر مقید آمده گفته اعتق رقبة مؤمنة این را حمل بر استحباب بکنیم و آن مطلق را به اطلاقیش تعبد کنیم، این اهون است بلکه متعین است. چرا؟ برای خاطر این که اگر ما بیایم این جا مرتکب تقيید بشویم یعنی بگوئیم از روز اول امام علیه السلام که فرمود اعتق رقبة همین رقبة مؤمنة مقصودش بوده. همین رقبة غیرکافره مقصودش بوده، چند تالی فاسد دارد علی سبیل منع الخلو. یک، اگر این واقعاً حکم واقعی همین بوده، اقراء به جهل لازم می‌آید. بله یک وقت تقيه‌ای هست خب آن جاها درسته. اما اگر تقيه‌ای نبود، خب نمی‌شد بفرمایند اعتق رقبة مؤمنة. یا این که قائل بشویم به این که بله نسخ است. آن وقت که فرمودند وظیفه همین بوده و حالا یک سال بعد که مقید را فرمودند وظیفه عوض شده. حمل بر نسخ کنیم. این هم امر مستبعد جدّاً. به خصوص با این همه فراوانی اطلاقات و تقيیدات. حالا نسخ یکی، دو تا، پنج تا، ده

تا، اما دیگر به این حد از وفور که مکرراً گفتند و بعد نسخ کردند، این هم خیلی مستبعد است. یا این که بگوییم بله آن مطلق گفته شده ولی مقید مقصود بوده. خب چرا مطلق گفتند لمصالح لانعلمها. یک مصالحی داشته که ما خبر نداریم. مثلاً حالا تدریجیت احکام است، چیزهای دیگر هست. این هم به خدمت شما عرض شود که می‌فرماید بعید جداً. که هر موردی صدها ما اطلاق داریم که بعد تقیید شده و در هر موردی یک مصلحتی بود که آن مصلحت می‌چربیده بر القاء ناس فی المفاسد. چون بالاخره آن‌ها به مطلق عمل کردند. آن مصلحت در تمام این موارد می‌چربیده بر از دست دادن مصالح و خب خیلی جاها القاء در مفسده شدند. خیلی جاها در اثر آن مطلقات مصالح را از دست دادند. تفویت مصالح شده، القاء فی المفاسد شده ولی شارع دیده که مصلحت این کار در هر مورد مورد موردی می‌چربد و افزایش دارد بر آن ضررهایی که وارد می‌شود یا آن منافعی که از دست می‌رود. این هم خیلی امر بعید و مستبعد است. در این جور موارد آن چه که عقلاء حکم می‌کنند این است که می‌گویند بله آن مطلق علی اطلاقه باقی است و حکم الهی همان است و آن مقید نهی را حمل بر کراهت می‌کنند یا اگر مقید امری هست حمل بر استحباب به افضل افراد می‌کنند. و این همان است که بارها هم دیدیم که مرحوم استاد آقای حائری قدس سره خیلی جاها که مطلق بود و بعد مقیداتی بود در باب طهارت و این‌ها، مثلاً در باب ظروف که روایت هست سه بار باید تطهیر کنی، ایشان این را حمل بر استحباب کردند و خلافاً لخیلی‌ها که مطلقاً اغسل إناء را حمل بر تقیید می‌کنند می‌گویند الا در ظروف و آن اغسل برای غیر ظروف است، ایشان می‌فرمایند نه آن چون در مقام تعلیم وظیفه فعلیه سائل بوده، نمی‌توانیم بگوییم این جور است. فلذا قائلیم به این که در همه جا حتی الظروف یک بار کفایت می‌کند و آن سه باری که در آن روایت دیگر هست، حمل بر استحباب می‌شود. خب این خیلی اثر فقهی دارد در سراسر فقه آن جاهایی که فقیه استظهار کند از سؤال سائل و جواب امام علیه السلام و قرائن مکتفه که در این موارد از وظیفه فعلیه سؤال شده، باید این کار بکند و لکن آن جاهایی که اطلاق در مقام تعلیم مسائل کلی است. مثل جواب‌هایی که به زراره، محمد بن مسلم و امثال این بزرگان فقهاء که به قول مرحوم امام اصحاب الجوامع و الاصول ممن یكون مقصده جمع المسائل و تدوین الكتب. این‌ها همین طور سؤال‌های فرضی می‌کردند، نه این که الان می‌خواستند عمل کنند. سؤال فرضی می‌کردند برای این که مسأله یاد بگیرند. فقیه بشوند. امام علیه السلام حالا امروز مطلقش را می‌فرمایند، و بعد مقیدش را می‌فرمایند. امام علیه السلام بعدی می‌فرمایند. این جاها را ایشان می‌فرمایند باید تفصیل بدهیم. و آن تفصیل هم این است که آن مقید را باید نگاه کنیم ببینیم که ظهورش در چه حدی است. اگر آن ظهورش وضعی است، یا ظهورش انصرافی است انصرافاً عرفیاً قویاً، آن مقدم بر اطلاق می‌شود. چرا؟ از باب این که همان طور که گفته شد قبلاً، ظهور اطلاق یک ظهور سکوتی است یعنی منشأ تحقق اطلاق این است که گوینده از آوردن قید سکوت کرده. خب بعداً که در مقید می‌آید می‌گوید، این سکوت را به هم زده و دیگر سکوتی ندارد. فلذا دست از آن اطلاق برمی‌دارد لما ذکرنا سابقاً من أنَّ الاطلاق لایکون من قبیل ظهور اللفظ بل إنما یحکم به من السکوت فی مقام البیان و الامر و النهی لهما من الظهور یسیران بیاناً له. این بیان می‌شود. حالا این جا یک قدری کلام ایشان هم اجمال دارد از این جهت که خب بیان می‌شود یعنی شما می‌فرمایید ظهور اصلاً منعقد نمی‌شود و تحقق آن اطلاق متوقف است و مشروط است به این که لایزال و تا آخر مقید نیاید یا این که نه، اطلاق محقق می‌شود و بعد وقتی به بیان برخوردیم، اطلاق از حجت ساقط می‌شود. ظاهر کلام ایشان این است که نه بیان که آمد، دیگر مقدمات حکمت به هم می‌خورد. فعلاً این جای تعادل و تراجیح ظاهر کلام این هست. آن از سکوت درست شده

بوده و الان دیگر سکوت نیست و بیان کرده مولی. و اما اگر گفتیم که دلالت امر و نهی دلالت لفظیه نیست بلکه آن هم به اطلاق درست می‌شود. این جا جایی است که بارها نقل می‌کردیم، مرحوم امام می‌فرماید که امر و نهی دلالتش وضعی نیست بلکه حجت عقلایی است بر وجوب. همین صفحه 32 الرسائل چاپ اول. می‌فرمایند که:

«وَأَمَّا لَوْ قُلْنَا: بِأُثْمَا مَحْمُولَانِ عَلَيْهِمَا

أُثْمَا يَعْنِي أَمْرٌ وَ نَهْيٌ. مَحْمُولَانِ عَلَيْهِمَا يَعْنِي بَرَّ وَ جَوْبٌ وَ حَرْمَتٌ

قَضَاءٌ لِلْإِطْلَاقِ، وَ إِثْمَا هُمَا مَوْضُوعَانِ لِمَطْلُوقِ الْبِعْثِ وَ الزَّجْرِ، لَكِنَّ الْبِعْثَ الْمَطْلُوقَ مِنْ غَيْرِ الْإِذْنِ فِي التَّرَكِّ، وَ الزَّجَرَ مِنْ دُونِ الْإِذْنِ فِي الْفِعْلِ، يَكُونَانِ حُجَّتَيْنِ عَلَى الْعَبْدِ

غیر از حرف آقای نائینی و این‌ها است. آن‌ها می‌گویند که حکم عقل است و ایشان می‌فرماید این حجت عقلایی است. امر و نهی حجت عقلایی است. مادامی که اذن در ترک یا فعل داده نشده حجت عقلایی است. خب اگر این جوری گفتیم،

فترجیح أحد الحملین علی الآخر مشکُلٌ

این جاها دیگر گیر می‌کنیم. بگوییم مطلق را اخذ کنیم و آن‌ها را حمل بر استحباب و کراهت بکنیم یا برعکس عمل کنیم. بعد می‌فرماید:

وَ إِنْ كَانَ التَّقْيِيدُ أَهْوَنَ عَلَى الظَّاهِرِ بِحُكْمِ الْعَرَفِ، وَ أَمَّا تَحْقِيقُ حَالِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ فَمَوْكُولٌ إِلَى مُحَلِّهِ. ⁽¹⁾»

این فرمایش مرحوم امام رضوان الله علیه هست که حاصل فرمایش ایشان این شد که مطلقاتی که در مقام انجام وظیفه فعلیه اشخاص صادر شده، این‌ها تقیید نمی‌شوند بلکه تصرف در مقیّد می‌شود. آن‌جایی که نه در مقام تعلیم است و بیان احکام برای رواتی که اصحاب کتب هستند و متعلم هستند و این‌ها، آن‌ها علی المبانی مختلف می‌شود کُلُّ علی مسلکه باید ببینیم که امر و نهی را از چه باب می‌گویند و قهراً اطلاق را هم از چه باب می‌گویند. اطلاق را اگر از سکوت می‌گویند مثل سلطان العلماء و مثل قبل از سلطان العلماء نیستند که بگویند جزء مدلول لفظ است که مسلک محقق عند المتأخرین این هست، خب قهراً روی مبانی مختلف مختلف می‌شود.

این مطلبی است که مرحوم امام رضوان الله علیه فرمودند و استادشان هم آقای حاج شیخ عبدالکریم رضوان الله علیه در فقه مواردی همین جور مشی کردند اگر چه در اصول در باب اطلاق و تقیید و در باب تعادل و تراجیح، نظری از ایشان دیده نشده و از ایشان نقل نشده اما در فقه موارد عدیده هست که به مطلقات عمل کردند و در مقیّدات تصرف کردند به همین بیان که این در مقام بیان وظیفه فعلیه بود و نمی‌شود تقیید کرد. آقا ضیاء هم همین طور در فقه مواردی از ایشان نقل شده.

سؤال: دلالت مقیّد همیشه از باب دلالت هیأت نیست که این ... گاهی از باب ماده است یحرم مثلاً.

جواب: یحرم و یجب هم آیا آن باز ...

سؤال: وضعی است دیگر. ...

جواب: به قول ایشان بحثش در محل خودش است. حالا این جا ماده اینها دلالت بر چه می‌کند. یحرم دلالت بر یک حرمت فقهی متداول و مصطلح می‌کند یا یعنی ..

سؤال: همیشه به هیأت نیست.

جواب: نه، درست‌ه همیشه به هیأت نیست.

سؤال: ایشان کأنّ نزاع را برده به هیأت...

جواب: ببینید اینها که درست‌ه. یک وقت هم هست همان افعال هم همین جور است. یا لاتعتق رقبه کافره. که اگر رقبه کافره را عتق کردی قبول نمی‌شود و به جهنم خواهی رفت. خب اینها دنبالش باشد، مکتف به این امور باشد، معلوم است. این قوتش از آن هم بیشتر است. این حرف همان مواردی می‌شود که لمصلحه تأخیر افتاده. یک موارد نادری می‌شود. این روشن است. یعنی تارةً این مقید شما قابل حمل بر استحباب نیست یا قابل حمل بر کراهت نیست، برای این که مکتف است خودش به اموری که نشان می‌دهد که مستحب یا مکروه نمی‌باشد اما اگر نه این چنین نبود، فقط صرف یک امری بود، صرف یک نهی بود، یک قرآنی همراهش نبود. آن اموری که ایشان فرمودند که بعید است و مستبعد است، آن برای مواردی است که قرینه نباشد. نسخ هم همین‌طور است. یک جا معلوم است که نسخ است و یا بعید نیست آن مورد نسخ باشد. مثل این که آن مطلق، اول شریعت بوده گفته شده. اوائل شریعت بوده گفته شده و حالا به زمان امیرالمؤمنین سلام الله علیه رسیده و خب این ممکن است نسخ بشود یا اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که ممکن است نسخ بشود. جایجا فرق می‌کند. فقیه باید در مقام استنباط این خصوصیات را ملاحظه بکند.

سؤال: کبرایی که ایشان پذیرفته تقدیم اظهر بر ظاهر است. کأنّ با این کبری دارد مشی می‌کند.

جواب: نه از باب تقدیم اظهر بر ظاهر نمی‌فرماید. قرینیت است.

سؤال: ... قبول دارید این بیان را؟

جواب: من فعلاً در مقام بیان کلمات بزرگان هستم تا بعد ببینیم سر جمع اینها چه می‌شود و حالا چون یک اختلافاتی اینها با هم دارند.

بیان آیت الله وحید دام ظلّه: (19:13)

دومین فردی که سلک هذا المسلك شیخنا الاستاد دام ظلّه در درس هستند. در فقه هم گاهی از ایشان می‌شنیدیم که همین‌طور این مسلک را داشتند. در اصول هم بعد از این که مطالب دیگران را نقل می‌کنند، در آخر ایشان می‌فرمایند که حق در نظر ما اگرچه خلاف مشهور است این مطلب، همین است که ما بیاییم بگوییم که مقیدات وارده در لسان ائمه علیهم السلام سه قسم است. سه قسم نام بردند ولی من در کلامشان بیش از دو قسم ندیدم. این دو قسم هم همین است که مرحوم امام فرمودند. قسم اول همین است که در مقام بیان سؤال سائل و تعلیم و مسائل فقهیه‌ای است که مورد نیاز و عمل مخاطب هست. آن حالا می‌خواهد برود عمل بکند. این جاها ایشان فرمودند که حمل

مطلق بر مقید بعداً، عقلایی نیست و همین بیانات که تأخیر بیان از وقت حاجت در این جاها وجود دارد و این که شما بیاپید یک احتمالات ضعیفی بدهید به این که یک مصالحی در کار بوده، این‌ها یک احتمالات عقلی است نه احتمالات عقلایی. فلذا با این جور احتمالات نمی‌شود عرفیت داد به حمل مطلق بر مقید. ایشان می‌فرمایند:

«حق در نظر ما این است که اگر مطلق در مقام استفتاء للعمل صادر شود به خاطر این که باید تمام وظیفه عملی سائل را که مبتلابه اوست و سؤال می‌کند بیان کند، این اطلاق قوتی پیدا می‌کند که به خاطر آن قوت طرف معارضه با اطلاق هیأت اگر وجوه را مستفاد از اطلاق هیأت بدانیم می‌شود. و هم چنین اگر افاده اصل وجوب را مستند به وضع یا به حکم عقل قرار دهیم، باز خصوصیت اطلاع سائل و ورود مطلق در مقام بیان وظیفه عملی مکلف، مطلق را نص یا اظهر می‌کند.

این نکته اضافه که ایشان این جا دارند این است که می‌فرمایند:

مطلق در این جاها نص می‌شود یا اظهر می‌شود، بنابراین او قرینه بر تصرف در مقید می‌شود. نه این که مقید قرینه هست یا اظهر است پس هم راه اول قابل تطبیق نیست، و هم راه دوم قابل تطبیق نیست. نه مقید در این موارد اظهر است، تا به راه اول بگوییم مقدم است و نه قرینه هست تا این که راه دوم را بگوییم.

بعد این جا هم یک مطلبی را دارند که باز این مطلب هم مطلب نافی است و قبلاً هم عرض می‌کردیم می‌فرماید:

زیرا مناط در نصوصیت و ظهور منحصر به غالبیت لفظ نیست، همیشه ظهورات از ارتباط لفظ و معنا نشأت نمی‌گیرد. بلکه قرائن حافه هم می‌توانند نصوصیت و لااقل اظهریت درست کنند.

این نصوصیت و اظهریت برای چیست؟ تارّه برای ارتباط ویژه‌ای است که بین این لفظ و معنا پیدا شده. چون از بس کثرت استعمال لفظ در آن معنا هست این یک التصاقی، یک ویژگی بین این دو تا پیدا شده. خب این هست. اما گاهی هست که نه از این جا نشأت نمی‌گیرد بلکه از قرائن حافه نشأت می‌گیرد که این جا همین جور است. این شخص در مقام سؤال است و الان می‌خواهد وظیفه فعلیه‌اش را بداند. شما اگر خلاف بگوی، مطلق بگوی، این می‌رود فردی را انتخاب می‌کند که مصلحت اصلاً ندارد یا مفسده دارد. هیچ تقیه و چیزی هم نیست که شما به خاطر حفظ جان او یا جان خودت یا جان دیگران تقیه بکنی. خب این چه معنا دارد که الان همه حرف را نرنی و بگوی خب بقیه‌اش را ان شاءالله بعداً بگوییم. این عقلایی نیست. این احتمال که شما بیاپید بگویید کذا و کذا یک احتمالات نیشقولی و یک مصلحت‌سنجی‌ها و حرف‌های نیشقولی است که عرف و عقلاء این‌ها را قبول نمی‌کنند.

سؤال: ...

جواب: بالاخره حالا مخاطب‌شان فعلاً همین شخصی است که سؤال کرده. برای این مطلق گفتند.

ایشان می‌فرمایند:

تأخیر لمصلحة التقیه ممکن است ولی در موردی که اصلاً احتمال تقیه نمی‌رود فرضِ مصلحتِ موجه برای تأخیر فرضی است غیرعقلایی و نادرست.»

سؤال: استاد این ظاهراً حالات اهل بیت علیهم السلام چون کلماتشان مورد مراجعه مردم بوده برای برداشت احکام آیا این قرینه هست که حضرات یک جوری مطلب را بفرمایند که همه بتوانند استفاده کنند.

جواب: نه حالا خواهیم گفتیم. ان شاءالله در بیان محقق سیستانی که با تتبع در روایات هم ایشان بیان فرموده است. شواهد خیلی خوبی ایشان آوردند برای این که این جور نیست.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که فرمایش استاد دام ظلّه.

سؤال: صورت دوم...

جواب: صورت دوم این بود که برای تعلیم مسائل کلی است. برای کسانی است که کتاب می‌نوشتند، سائینی بودند که تعلّم احکام می‌خواستند بکنند. می‌خواستند اوعیه علم بشوند به تعبیر ایشان. مثل زراره، مثل محمد بن مسلم، مثل فضل بن شاذان، مثل ابوحمزه ثمالی. عده‌ای را نام می‌ببرند از این جور بزرگان یا مثل معاویه بن عمار که ایشان می‌فرماید عمده مسائل حج را ایشان روایت کرده که ایشان یک حجی انجام می‌دهد و این همه مسأله برای خودش درآورد. ولی عمده مسائل حج را ایشان سؤال کرده و روایت کرده. این جور آدم‌ها را حالا مطلقش را امروز امام علیه السلام فرموده، و مقیدش را بعد فرموده یا مقیدش را واگذار فرموده به آن چه که بعداً ائمه بعد علیهم السلام می‌فرمایند. حالا این‌ها را هم خودش یک خرده بخواهیم عرفی حساب بکنیم خالی از دغدغه نیست. حالا خود امام علیه السلام فردا بفرمایند، پس فردا بفرمایند یک حرفی است اما امام صادق علیه السلام می‌فرماید حالا ما مطلقش را می‌گوییم به زراره و مقیدش را ان شاءالله فرزندان امام رضا علیه السلام می‌آیند می‌فرمایند. یا امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند. یک صد سال دیگر مثلاً. این‌ها هم یک مقداری خالی از دغدغه نیست. اگر ما بخواهیم از راه عرفی درست کنیم و بیایم این جور تفصیلات بدهیم، خیلی قابل توجه نیست. آن چه که در نظر ما خیلی قوی هست آن است که قبلاً اشاره کردیم و بعد بیشتر توضیح خواهیم داد این است که این یک متد شرعی است. والا از نظر عرفی این جور بیانات عرفیت ندارد. یک مقداریش چرا عرفیت دارد که مثلاً به همان متعلمین کلاس‌های بحث، حضرت علیه السلام امروز مطلقش را بفرمایند و حالا مقیدهایش را فردا بفرمایند. خود آن امام علیه السلام بفرمایند. اما این که دیگر امام صادق علیه السلام مطلقش را بفرماید و امام رضا علیه السلام مقیدش را بیاید بفرماید، این جور احاله بدهند با این که می‌دانند این اصحاب کتب کتاب‌هایشان را می‌دهند به افراد یا همین مطالب را می‌رود برای مردم و برای ذوی الحاجات نقل می‌کنند، چه فرقی می‌کند که خود صاحب حاجت به شخص امام علیه السلام مراجعه کرده و سؤال می‌کند یا این که نه ذو الحاجه از شخص امام علیه السلام سؤال نمی‌کند بلکه می‌آید از زراره سؤال می‌کند. آن وقت امام علیه السلام به زراره چیزی یاد دادند که مطلق است با این که مقصود نیست. از نظر آن اشکالات فرقی نمی‌کند که امام علیه السلام مستقیماً خودشان به صاحب حاجت یا نه به متعلمین مسائل مطلق یاد بدهند به امید این که امام رضا سلام الله علیه مقیدش را می‌فرماید و می‌دانند مردم می‌آیند از آن‌ها مسأله سؤال می‌کنند و این‌ها مطلق جواب می‌دهند. حالا ان شاءالله آن روایاتی که در کلمات محقق سیستانی هست و می‌خوانیم، روشن می‌شود که این‌ها از هم مسأله می‌پرسیدند. این

جوری نبود که همه‌اش بروند خدمت ائمه علیهم السلام. نه از روات مطمئن، از افراد مطمئن که فقهای اصحاب ائمه علیهم السلام بودند مسأله سؤال می‌کردند، به خصوص شهرهایی که دور بودند از ائمه علیهم السلام. خب ائمه علیهم السلام وکلاء داشتند، افرادی بودند مثل ذکریا بن آدم رضوان الله علیه که در همین شیخان قم مدفون هست. ایشان در قم این منصب را داشته دیگر و از قم هم که می‌خواست مهاجرت بکند به حسب آن چه که در رجال آمده، حضرت رضا سلام الله علیه فرمودند نه همین جا بمان و جای دیگر نرو، برای این که جواب مسائل مردم را می‌دادند. خب به این‌ها مطلق گفته بشود، خب چه فرقی می‌کند به آن‌ها هم مطلق گفته بشود و مقیدش در دسترس آن‌ها قرار داده نشود و بعد از وفات آن‌ها، بعد از دو نسل گذشتن از آن‌ها و حالا تازه مقیدش را تازه امام علیه السلام دیگری بیاید بفرماید این عرفی که نیست، ما باید این جاها را ان شاء الله به شواهدی که بعداً خواهیم گفت یک متد خاصی در شریعت اتخاذ شده به مصالحی که یعلمه خود صاحب الشریعه بر این که مطلق می‌گویند و مقیدش را بعد می‌گویند، آن مطلق‌ها هم تا زمانی که مقید به دست افراد نرسیده باشد این جور نیست که تخیلی باشد. معلوم نیست. همان طور که مرحوم محقق اصفهانی فرموده احکام ظاهریه هست تا آن زمان. کسانی هم که به آن عمل کردند باز به حکم الهی عمل کردند چون حکم ظاهری که در این فراز بوده. حالا ان شاء الله تفصیلش را بعداً بیشتر خواهیم گفت. ولی این مطلب که این یک متد خاص شرعی هست، کم قائل دارد. معمول بزرگان و اکابر فن می‌گویند این‌ها از راه همان راه‌های عقلایی است حالا یا اظهر بر ظاهر یا تقيید یا از باب این که این‌ها قرینه هستند. حالا یا اظهر قرینه است، یا اخص قرینه است و امثال ذلک. آن وقت در همین حوزه، بزرگانی از خود این‌ها آمدند گفتند که ما باید تفصیل بدهیم در حقیقت و باید بگوییم فرق است بین این موارد.

سؤال: این متد شرعی است یا متد خطابات قانونیه این طوری است. متد خاص شرع است یا ...

جواب: نه خطابات قانونیه هم این جوری نیست که این جور فاصله بیندازند. خطابات قانونیه مثل مجالس همین است که تبصره‌هایش را بعد ذکر می‌کنند.

سؤال: بعضی وقت‌ها می‌بینند که الان شرایط نیست که بتوانند سربازی بگویند می‌گذارند برای شش سال بعد دوباره ...

جواب: الان مطلق می‌گویند؟

سؤال: بله.

جواب: نسخ می‌کنند. آن نسخ است. قانون عوض می‌شود. نه این که از اول مرادشان این نبوده. در خطابات قانونیه تبصره‌ها، تقيیدها در کنارش ذکر می‌شود. اگر مجالس مختلف شد، مجلس بعد نمی‌گوید مراد مجلس قبل این بوده بلکه می‌گوید از حالا به بعد قانون عوض می‌شود. نسخ است. در خطابات قانونیه هم این برنامه نیست.

سؤال: ... یک کلیات قاعده گفته می‌شود ...

جواب: یعنی حضرتعالی می‌فرماید که مثلاً به پزشک عمومی بگویند این علامت کذا است و فلان دوا را تجویز کن ولو بمیرد تا ان شاء الله تخصص که پیدا کردی آن وقت به شما می‌گوییم که آن برای آن‌ها خوب نیست. این جور نیست آن جا هم، آن جا هم باز نمی‌آیند

درس بدهند. بله در کلاس تدریس یعنی به عمل نمی‌خواهد بیانجامد، می‌گویند شما حالا حق طبابت ندارید تا این دوره را بگذرانید. در این دوره ممکن است امسال این را تعلیم بدهند ولی عمل نباید بکنی و سال دیگر می‌آیند تخصیصاتش را می‌گویند و سال بعد می‌آیند شرایطش را می‌گویند، موانعش را می‌گویند. این درست است. اما آن که می‌خواهند به بازار کار بفرستند ولو پزشک عمومی است، به آن نمی‌شود بگویند آقا هر که این علامت را داشت بدان دردش این هست، دوایش هم این است ولو بمیرد، این را به او بده. این را که نمی‌گویند. حالا حرف سر این است که امام صادق سلام الله علیه می‌فرماید إن طاهرت فاعتق رقبةً با این که نباید رقبه کافره باشد. با این که نباید رقبه فاسقه باشد. این را نمی‌فرماید و یکی رقبه فاسقه آزاد می‌کند و یکی می‌رود ارزان‌تر است رقبه‌های کافره لذا آن را می‌خرد و آزاد می‌کند. همین طور و حالا بعد یک دفعه می‌شنوند حضرت علیه السلام می‌فرماید همه آن‌ها باطل است فراغ ذمه بر آن پیدا نشده. باید یک راه دیگری برایش جستجو کرد.

خب این هم فرمایش شیخنا الاستاد دام ظلّه بود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.